

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توضیحات:

هرگونه استفاده و برداشت از طرح، اید و فیلمنامه‌ها منوط
به اجازه نویسنده است.
را ارتباطی با نویسنده:

آدرس تلگرام  ۰۹۳۹۹۳۰۴۸۸۶

فهرست

- ۱- کادو ۴
- ۲- آچار فرانسه ۶
- ۳- سیگنال تحمیلی ۸
- ۴- عشق اجاره ای ۹
- ۵- عکس یک نفره ۱۱
- ۶- نفس جا مانده ۱۲
- ۷- ساعت ۵ ۱۴
- ۸- همبرگر ۱۵
- ۹- وجدان بیدار بچه دزد ۱۶
- ۱۰- نردبان سقوط ۱۷
- ۱۱- فید اوت ۱۹
- ۱۲- درخت باغ سایه ندارد ۲۰
- ۱۳- گاهی چشمتو ببند ۲۱
- ۱۴- وقته انتقام ۲۳
- ۱۵- سینما بدون سرنشین ۲۶

مجموعه فیلمنامه های
کوتاه

نویسنده: سعید سلیمانی

کادو

خیابان /روز/ خارجی

پسر بچه ۱۰ ساله پشت سر پدرش روی موتور سیکلت درحاله حرکت هستند دردستان بچه یک کاردستی کاغذی شکل هست که پسر بچه با دستانش از خوردن باد به کاردستی جلو گیری می کند بعد از طی مسافتی در منطقه بالای شهر داخل کوچه ای می شوند ودر روبروی یک ساختمان چند طبقه بسیار شیک می ایستند پدر موتور را متوقف می کنه و به پسر می گه: **همین جاست پیاده شو**

پسر بچه با نگاهی به ساختمان از موتور پیاده می شود و به سمت در می رود پدر به پسر بچه می گوید: **زنگ سوم را بزن**

بعد پدر موتور را روشن می کند و حرکت می کند سرو صدای زیادی از طبقات ساختمان به گوش می رسد همه در حاله شادی کردن دست زدن و تولدت مبارک گفتن هستند پسر بچه نگاهی به کادو خود می کند بعد به آرامی سرش را می گرداند و به ساختمان نگاهی می کنه کادوی پسر بچه که در اثر وزش باد شدید به هم خورده پسر بچه را ناراحت کرده است. بعد نزدیک زنگ طبقات می شود تا دکمه زنگ را فشار دهد کمی مکث می کند از کاره خودش صرف نظر می کند کادو را بر می داره و کمی از ساختمان دور می شود و پشت یک دیوار می شیند همچنان به ساختمان درب ورودی نگاه می کند. بعد کمی به کادوی خود ور می رود تا بتواند ان را به حالت اول برگرداند ولی درست نمی شود

(تصویر فید می شود)

منزل دوست بچه/روز/ داخلی

درب وردی ساختمان باز می شود و پسر بچه با کادویی که در دست دارد وارد خانه می شود همه درحاله دست زدن و شادی کردن هستند و بچه ها در حاله خواندن تولدت مبارک. با ورود پسر بچه به خانه همه متوجه وخیره به پسر و کادویی که در دست دارد می شوند. مادر چند تا از بچه ها نگاهی تمسخر آمیز به کادو در دست بچه می کنند پسر بچه با نزدیک شدن به دوستش که روی صندلی نشسته و کلاه بزرگی بر سر دارد کادو را به دوستش می دهد بعد دوستش کادو را می گیرد و با اخمی که به صورت دارد آن را از وسط پاره می کنه و روی زمین می ریزد همه بچه ها وحاضرین در تولد بعد از این حرکت شروع به خندیدن می کنند و با انگشت دست به پسر بچه اشاره می کنند و قهقهه می زنند پسر بچه که اشک در چشمانش حلقه زده به اطراف خودش نگاه می کنه و خجالت می کشه همه در حاله خندیدن و پسر بچه اشک می ریزد.

(تصویر با صورت گریان پسر بچه فید می شود)

داخل کوچه/روز/ خارجی

پسر بچه کادو را روبروی خود گذاشته در حالی که روی زمین نشسته و دستانش را زیر چانه اش گذاشته به کادو نگاه می کنه و اشک می ریزد در همین حال یک ماشین به سرعت از روی کادوی پسر بچه رد می شود و تمامی اجزا کادو از هم متلاشی می شود دوربین روی کادوی وسط خیابان فیکس می شود.

پسر بچه از پشت دیوار در حاله نگاه کردن به همکلاسی های خود که با شادی از ساختمان خارج می شوند و همراه پدر و مادر خود سوار ماشین می شوند و از کوچه خارج می شوند .

داخل کوچه/غروب /خارجی

بعد از چند دقیقه که همکلاسی ها رفتند هوا درحاله تاریک شدن هست پسر بچه با دیدن پدرش با موتور از دور خیلی سریع بدون اینکه پدرش متوجه بشود روبروی ساختمان می ایستد پدر جلوی ساختمان نگه می دارد وبه پسر بچه اشاره می کند تا سوار شود پسر بچه سوار موتور می شود وحرکت می کنند

خیابان/شب/خارجی

پسر بچه پشت موتور با چشمان اشک آلود به روبه روی خود نگاه می کند

آچار فرانسه

پیاده روز/روز/خارجی

روی دیوار یک آگهی استخدام چسبانده می شود. داخل آگهی نوشته شده (به یک شاگرد جوان جهت کار در تعمیرگاه خودرو نیازمندیم)

تعمیرگاه/روز/داخلی

پسر جوانی به سمت میز ابزار می رود وبا دست های سیاهش آچار فرانسه را از روی میز برمیداره

(تصویر فید می شود)

آچار فرانسه روی کاپوت ماشین قرار دارد استادکار آچار فرانسه را بر می دارد و شروع میکند یک پیچ را سفت کردن

(تصویر فید می شود)

پسر جوان کنار میز ایستاده و در حاله رفتن به موتور هست استاد کار پسر جوان را صدا می زند: محمد بردار بیار دیگه چقدر لغتش می دی

محمد: چشم اوسا آوردم

تعمیرگاه/روز/داخلی

پسر جوان پشت فرمان نشسته استاد کار میگه: استارت بزنی (محمد شروع به استارت زدن می کند)

استاد کار: زن زن (بعد از چند ثانیه مکث استاد کار میگه استارت بزنی. محمد استارت را می زند و ماشین روشن می شود)

(تصویر فید می شود)

محمد زیر ماشین قرار گرفته استاد کار آچار فرانسه را به محمد می ده و میگه: وقتی گفتم پیچ وسفتش کن

استاد کار کمی ور می ره و قطعه را محکم می گیره و میگه: سفتش کن (بعد از کمی مکث: چیکار می کنی پس سفتش کن دیگه. اصلا کجا رو

گرفتی (با لگد به پای محمد می زند) داری بازش میکنی الاغ اچا از اون طرف بچرخون

(جامپ کات)

ساعت ۶:۴۵ دقیقه را نشان می دهد

آچار فرانسه روی زمین افتاده و استاد کار پایش را روی آچار می ذاره و رد میشه

تعمیرگاه/روز/داخلی

محمد لباسهای خود را عوض میکنه و سمتہ استاد کار میاد استاد پشت میز نشستہ

محمد: اوسا امروز پولم و می دی

استاد کار در حالہ حساب کردن با ماشین حساب هست: خیلی زرنگی تازه پولم می خوام برو هفته دیگہ بہت می دم

محمد: الان دو ماہہ همین حرف و می زنید من بہ این پول احتیاج دارم اگہ نیاز نداشتم کہ نمی اومدم کار

استاد: زبون درازی نکن بچہ می زنم تو دہنت و بذار بہ کارم برسم بہت گفتم برو هفته دیگہ باہات تسویہ می کنم

محمد: من امروز این پول و می خوام بہ خدا احتیاجش دارم. حداقل نصفشو بہم بدید. اوسا خواہش می کنم

استاد: داری اعصابمو خورد می کنی بچہ ها، از صبح تا شب با مشتری سرو کلہ می زنم یک قرون پولم نگرفتم حالا تو ازم طلبکاری بہت گفتم برو دیگہ (آچار فرانسه را از روی میز بر میدارد و بہ سمتہ شاگرد پرت می کنہ آچار فرانسه بہ دیوار می خورہ و روی زمین می افتد محمد از ترسش از مغازہ خارج می شود و فرار میکنہ)

پیادہ رو/روز/خارجی

روی دیوار یک آگہی استخدام چسبانده می شود. داخل آگہی نوشته شدہ (بہ یک شاگرد جوان جہت کار در تعمیر گاہ خودرو نیازمندیم)

سیگنال تحمیلی

اتاق/روز/داخلی

تلویزیون روشن درحالی که صفحه سیاه و آرم سیگنال نیست روی صفحه تلویزیون مشاهده می شود.

پیرمرد کهنسال پشت به تلویزیون دراز کشیده داخل گوش پیرمرد پنبه قرار دارد. کناره رختخوابی که پیرمرد خوابیده یک ویلچر قرار دارد

دوربین از پشت پنجره پسر جوانی را نشان می دهد که وارد منزل می شود داخل گوشش هدفون گذاشته و در حاله گوش کردن به موزیک وزمزمه کردن ترانه وارد حیاط می شود به حوض آب نزدیک می شود دست و صورتش را می شوید وزمزمه کنان وارد اتاق می شود. روبه پیرمرد سلام می کند دوربین صورت پیرمرد را نشان می دهد که با سلام کردن پسرش چشم هایش را باز بسته می کند پسر چشمش به تلویزیون می افتد که روی صفحه سیگنال قطع شده را نشان می دهد. روبه روی تلویزیون می شیند و با کنترل تنظیمات تلویزیون را انجام می دهد سیگنال قطع و وصل می شود پسر حسایی ناراحت و عصبانی می شود .

کوچه/روز/خارجی

پسر از منزل خارج می شود و به تعدادی پسر بچه که در حاله فوتبال بازی کردن نگاه می کند واز بین آنها یکی را با اشاره دست صدا می زند

اتاق/روز/داخلی

پسر بچه روبه روی تلویزیون نشسته ونگاهی به پیر مرد می کند سیگنال همچنان قطع و وصل می شود و موزیک های خارجی به صورت قطع و وصل پخش می شود

پشت بام/روز/خارجی

پسر پیرمرد روی پشت بام در حاله تنظیم کردن دیش ماهواره است

اتاق/روز/داخلی

دوربین روی تلفن زوم کرده که روی بلند گو قرار دارد پشت خط پسر پیرمرد: وصل شد (مکث) اومد تصویر (مکث) آقا پسر تصویر اومد (مکث) کجایی؟ بهت می گم وصل شد؟

هیچ کس جواب نمی دهد

حیاط/روز/داخلی

پسر پیرمرد از پله های پشت بام پایین می آید صدایی بلند توجهش را جلب می کند آهسته آهسته نزدیک در اتاق می شود وقتی داخل اتاق را نگاه می کند پیرمرد روبه تلویزیون نشسته و در حاله شنیدن اذان از داخل تلویزیون هست و لبخند به صورت دارد

پسر پیرمرد را بغل کرده نزدیک حوض می شیند و شیر آب را باز می کند تا پدر وضو بگیرد

عشق اجاره ای

منزل دختر/روز/داخلی

دوربین لوازم آرایشی را نشون می ده که روی طاقچه قرار گرفته است. به آرامی به سمت بالا تیلت می شود و آئینه را نشان می دهد که دختری جوان در حاله آرایش کردن خود هست

منزل پیرمرد/روز /داخلی

پیرمرد مسن سال در روبروی آئینه ایستاده و در حاله تراشیدن ریش خود هست بعد از پاک کردن صورتش از جلوی آئینه خارج می شود.

داخل کوچه/روز/خارجی

دختر جوان از دریک خانه قدیمی خارج می شود و درب را می بندد و نگاهی به دورو و خود می کند و از جلوی دوربین رد می شود. دوربین از دور دختر جوان را نشان می دهد که از یک کوچه قدیمی (پایین شهر) خارج می شود و به طرف خیابان حرکت می کند

منزل پیرمرد/روز /داخلی

پیرمرد دکمه های پیراهنش را می بندد و نگاهی به ساعت می کنه و کتش را از روی تخت خواب بر می دارد و می پوشد جلوی آئینه اتاق می ایستد و کت خودش را صاف و مرتب می کنه و از روی میز عطری بر می داره و به کت و یقه لباسش می زند.

ایستگاه اتوبوس /روز /خارجی

دختر جوان داخل ایستگاه اتوبوس نشسته و منتظر به اطراف خود نگاه می کنه .

روبروی منزل پیرمرد /روز /خارجی

کاپوت عقب ماشین باز می شود و پیرمرد ویلچری را تا می کنه و داخل صندوق عقب ماشین می گذاره در کاپوت را می بندد و سوار ماشین می شود و حرکت می کند.

داخل اتومبیل /روز /خارجی

پیر مرد داخل گوش خود هدفون می گذاره و شروع به حرف زدن با تلفن می کنه: الو سلام حال شما چطوره..... خوب هستید..... مرسی ممنون الان کجا یید از خونه اومدید بیرون..... ما تو راهیم ۵ دقیقه دیگه رسیدم قربان شما خدا حافظ

ایستگاه اتوبوس /روز /خارجی

دختر جوان روبروی ایستگاه ایستاده ومنتظر به اطرافش نگاه می کنه ماشین های زیادی براش بوق می زند ولی عکس العملی نشان نمی دهد بعد از چند ثانیه ماشین پیرمرد جلوی ایستگاه نگه می داره و برای دختر جوان بوق می زند دختر جوان سریع به سمت ماشین میاد و صندلی جلو می شیند و ماشین حرکت می کنه

روبروی دفتر ازدواج/روز/خارجی

ماشین جلوی دفتر نگه می داره دختر از ماشین پیاده می شود پیرمرد هم از ماشین پیاده می شود و به طرف صندوق عقب حرکت می کنه دره صندوق را باز میکنه و یلچر را پایین می گذاره .

دفتر ازدواج /روز /داخلی

مسئول دفتر درحاله ثبت سند ازدواج هست دوربین نمای بسته دختر را نشان می دهد که به مسئول دفتر و پیرمرد نگاه می کنه پیرمرد درحالی که لبخند به صورت دارد به دختر جوان نگاه می کنه .

مسئول دفتر از دختر می خواد که بیاد دفتر ثبت را امضا کند: **خانم صالحی تشریف بیارید اینجا را امضا کنید**

دختر جوان به سمت میز مسئول دفتر میره نگاهی به مسئول دفتر میکنه مسئول دفتر محل امضا را با انگشت اشاره مشخص می کند دختر با حالت شک و دودلی نگاهی به پیرمرد میکنه پیرمرد سرش را با حالت تاکید پایین می آره دختر با دست لرزان دفتر را امضا می کند

دوربین از بالا نمای دستی دیگری را روی دفتر نشان می دهد که دفتر را امضاء می کند نمای باز که پیرمرد دفتر را امضاء می کند

در پشت درب دفتر دختر جوان مضطرب ایستاده و به برگه داخل دستش نگاه می کند دوربین برگه را نشان می دهد که روی برگه در سطر بالا ازدواج موقت ثبت شده پیرمرد از دره دفتر خارج می شه و از داخل جیبش یک پاکت در میاره و به دختر جوان می ده دختر جوان با اضطراب برگه را می گیره و از داخل پاکت یک برگه چک در میاره به رقم چک نگاه می کنه پیرمرد به صورت دختر نگاه می کنه: **مبارک باشه**

دختر لبخندی به پیرمرد می زند و با هم داخل دفتر می شونند

داخل ماشین/روز/خارجی

دوربین نمای بسته دست دختر را نشان می دهد که با حلقه ای که در دست داره بازی میکنه و می چرخانه ، پیرمرد نگاهی به دست دختر بعد سرش را بالا میاره و به صورت دختر لبخند می زند (موزیک شاد در حاله پخش هست) از داخل آئینه به عقب نگاه می کنه دختر جوان هم سرش را به عقب می چرخانه پسری معلول روی صندلی عقب دراز کشیده و به چشمان دختر زل زده و شاد و خوشحال هست دختر جوان صورتش را به شیشه ماشین می چسبانه و به بیرون نگاه می کنه و اشک از چشمانش جاری می شود. دوربین ماشین درحاله حرکت را نشان می دهد که از کادر دور می شود

عکس یک نفره

پارک /روز/خارجی

دوربین به آرامی داخل پارک حرکت می کند و به یک نیمکت می رسد که دختری تنها روی نیمکت نشسته و در حاله پیام دادن و بازی کردن با گوشی خود هست گوشی را روی دوربین تنظیم می کند و شروع به عکس گرفتن با گوشی خود از زوایای مختلف می کند. بعد از این که عکس گرفتن تمام می شود در قسمت گالری می ره و به عکس هایی که گرفته نگاه می کنه در همین حین که به گوشی خود خیره شده ناگهانی صدای خنده و صحبت کردن توجه اش را جلب می کند سرش را می چرخاند پشت نیمکت بروی چمن خانواده ای نشسته اند و در حاله گپ زدن و خندیدن هستند دوربین این خانواده دختری هم سن و سال خودش را می بیند که در کنار پدر و مادر نشسته و در حاله حرف زدن با آن ها است. سرش را می چرخاند نگاهی به اطراف خودش می کند بغضی گلایش را می گیرد و احساس ناراحتی می کند بعد تمام عکس هایی که گرفته را شروع به پاک کردن می کند و سریع از داخل لیست شماره های گوشی شماره مادرش را پیدا می کند و به مادر زنگ می زند از روی نیمکت بلند می شود و شروع به صحبت کردن می کند دوربین روی خانواده زوم کرده که همگی ایستاده و آماده هستند تا با هم عکس یاد گاری بگیرند.

نفس جا مانده

داخل کوچه/روز/خارجی

دوربین نمای بسته پنجره های خانه را نشان می دهد

داخل شهر/روز/خارجی

نمای صاف آسمان آبی نزدیک صبح نشان داده می شود.(صدای پرنده ها که آواز می خوانند)

کوچه /روز/خارجی

دوربین از پایین پنجره ای را نشان می دهد که باز می شود و پیرزنی با آب پاش به گلدانی که پشت پنجره گذاشته شده آب می دهد و برگ های گل را به آرامی نوازش می کند

کوچه /روز/خارجی

پسر بچه ای از خانه خارج می شود نزدیک سرویس مدرسه می شود وبا مادر که پشت پنجره نظاره گر هست خداحافظی می کند ،مادر لبخندی می زند و برای او دست تکان می دهد

کوچه /روز/خارجی

نمای آسمان نشان داده می شود که پرنده ها در آن در حال پرواز هستند یک پیرمرد و پیرزن پشت پنجره ایستاده وبه منظره آسمان نگاه می کنند(صدای پرنده ها که آواز می خوانند)

کوچه/روز/خارجی

دوربین پنجره ای را نشان می دهد که بسته است و کسی پشت آن نیست(سکوت کامل)

منزل /روز /داخلی

دختری روبروی پنجره ایستاده وبه بیرون نگاه می کند ناگهان ماشین از راه می رسد و بوق می زند پسری شیک پوش از ماشین با یک دسته گل خارج می شود ودسته گل را برای دختر که پشت پنجره ایستاده تکان می دهد دختر حسابی خوشحال می شود و برای پسر دست تکان می دهد .

کوچه/روز/خارجی

دوربین پنجره ای را نشان می دهد که بسته است و کسی پشت آن نیست(سکوت کامل)

کوچه/روز /خارجی

دوچرخه سواری روزنامه به دست در روبروی پنجره ای می ایستد مردی مسن سال سیدی که نخ به آن آویزان کرده را از بالا به پایین می اندازه دوچرخه سوار روزنامه را داخل آن می گذارد و پول را از داخل سبد برمی دارد ودستی برای مرد تکان می دهد وحرکت می کند

کوچه/روز/خارجی

دوربین پنجره ای را نشان می دهد که بسته است و کسی پشت آن نیست(سکوت کامل)

کوچه/روز/خارجی

خانم جوانی پرده جلوی پنجره را عقب می کشد و شروع به تمیز کردن شیشه ها می شود

پارک /روز/خارجی

تعدادی جوان در پیاده رو پارک درحاله دویدن هستند پیرمردی روی نیمکت نشسته نگاهی به جوانان می کند نفس عمیقی می کشد واز هوا لذت می برد

کوچه/روز/خارجی

دوربین به آرامی روی پنجره ای که در نماهای قبلی تکرار شده زوم می کند

منزل /روز/داخلی

دوربین از پشت پنجره بسته به آرامی می چرخد وروی تخت یک جانباز شیمیایی که دستگاه اکسیژن به آن متصل است وبه شدت سلفه وبه سختی نفس می کشد را نشان می دهد نگاه جانباز شیمیایی به پنجره بسته هست

ساعت ۵

داخلی/روز/آسایشگاه سالمندان

دوربین ساعت ۴:۳۰ دقیقه رانشان می دهد

دوربین چمدان بسته شده روی تخت رانشان می دهد

دوربین تلفن که در دست مادر پیر هست را نشان می دهد

نمای بسته چشمان مادر که به تلفن خیره شده است

نمای بسته از صورت خانم هایی که در کنار این مادر در اتاق هستند

پرستار وارد اتاق می شود روی تخت در کناره مادر پیر که تلفن در دست دارد می شیند و یک دانه قرص به مادر می دهد وبعد لیوان آب را به او می دهد پرستار نگاهی به تلفن می کند ودستی روی سره مادر می کشد واز اتاق خارج می شود

تصویر فید می شود

داخلی/روز/آسایشگاه سالمندان

دوربین ساعت ۵ رانشان می دهد مادر در حاله صحبت کردن با تلفن (با حالت بغض): سلام مسعود جانخوبی عزیزممادر
 قربونت بره کجایی پسر عزیزماز صبح تا حالا منتظرم قربونت برم چمدونم وبستم لباسمو پوشیدم آماده آماده
 (بغض مادر می شکند وشروع به گریه می کند).....مسعود عزیزم گفתי ساعت پنج میای دنبالممادر قربونت بره
 دلم واست تنگ شدهمنتظرم عزیزم(دوربین به آرامی از صورت مادر به سمت سیم تلفن تیلت می شود دوشاخ تلفن روی
 زمین هست واز پرز جدا هست دوربین روی دوشاخه تلفن ثابت می ماند)

همبرگر

خارجی /روز/پیاده رو

دوربین پیرمردی را نشان می دهد که داخل پیاده رو بساط پهن کرده و کتاب می فروشد پیرمرد در کنار کتاب ها خوابیده ناگهان پسری نوجوان وارد کادر دوربین می شود و روبروی بساط پیرمرد می ایستد خم می شود و کتابی را بر می دارد و شروع به نگاه کردن به صفحات کتاب می کند بعد نگاهی به پیرمرد می کند که در کنار بساط خوابیده است. کتاب را سره جای خودش می گذارد و حرکت می کند.

داخلی /روز/مغازه ساندویچی

پسر نوجوان وارد مغازه ساندویچی می شود روبروی لیست قیمت ها که به دیوار چسبیده می ایستد و به قیمت ها نگاه می کند انگشتش را زیره همبرگر می برد که قیمت آن را ۵۰۰۰ نوشته کمی تامل می کند داخل جیبش را می گردد و ۵ هزار تومن پیدا می کند کمی به پول نگاه می کند و از کادر خارج می شود.

خارجی /روز/پیاده رو

پسر نوجوان به سمت بساط پیرمرد می آید و کتابی که دفعه قبل انتخاب کرده بود را بر می دارد از داخل جیبش ۵ هزار تومن را بیرون می آورد پیرمرد را از خواب بیدار می کند و پول را به پیرمرد می دهد پیرمرد تبسمی می کند و پول را می گیرد و از جیبش ۱۰۰۰ به پسر پس می دهد پسر از کادر خارج می شود پیرمرد دستش را به آسمان می برد و خدا رو شکر می کند

تصویر فید می شود

خارجی /روز/پیاده رو

پیرمرد در حاله داد زدن و تبلیغ کتاب هایش هست

وجدان بیدار بچه دزد

داخلی /روز/خرابه

موزیک کودکانه پخش می شود تصویر روشن می شود جوان ژولیده ای با لباس و کفش های پاره به دیوار خرابه تکیه داده و بچه ای چند ماهه را در دستش تکان می دهد تا بخوابد ..

(دوربین از بالا نشان می دهد)

مرده میانسال با هیکل بزرگ وارد خرابه می شود روبروی جوان می ایستد و بچه را از او می گیرد و از داخل جیبش یک بسته مواد به سمت او پرت می کند و از خرابه خارج می شود جوان با ولع بسته مواد را از روی زمین بر می دارد بسته را حسابی بر انداز می کند آن را بو می کشد و شروع به خندیدن می کند

خارجی /روز /داخل شهر

جوان با یک نایلون بزرگ مشکی داخل پیاده رو حرکت می کند به سره چهار راه می رسد و کودکی که در حاله دستفروشی هست صدا می زند و بسته شکلات را از کودک می گیرد و مقدار زیادی پول به آن می دهد دستی روی سره کودک می کشد و حرکت می کند کودک به پول ها نگاهی می کند و متعجب می شود

جوان در گوشه ای از پیاده رو به یک کودک فال فروش می رسد تمام فال ها را از کودک می گیرد و مقداری زیادی به آن پول می دهد کودک بسیار خوشحال می شود جوان فال ها را داخل نایلون می اندازد و حرکت می کند

سر چها راه یک زن چادری فقیر بچه ای را بغل گرفته و از ماشین ها که پشت چراغ ایستاده اند گدایی می کند .جوان روی جدول ها کنار خیابان نشسته و به این منظره نگاه می کند و سیگار می کشد

داخلی /روز/خرابه

(دوربین از بالا نشان می دهد)

جوان با نایلون پر شده وارد خرابه می شود در گوشه ای از خرابه یک دره چوبی شکسته قرار دارد جوان دره چوبی را بر می دارد و پتو را کنار می کشد زیره پتو تعداد زیادی نایلون بزرگ مشکی پر شده قرار دارد جوان نایلونی که دستش هست را روی آن ها می گذارد پتو را می کشد و دره چوبی را روی آن قرار می دهد

داخلی /روز /خرابه

دوباره نمای اول تکرار می شود

نردبان سقوط

خارجی /روز/ اتوبوس

پسر جوانی روی صندلی اتوبوس نشسته و به بیرون نگاه می کند اتوبوس در ایستگاه نگه می دارد و پسر جوان پیاده می شود

خارجی /روز/ درب دانشگاه

پسر جوان وارد دانشگاه می شود از پله ها بالا می رود و داخل یک کلاس می شود

داخلی /روز/ کلاس

پسر جوان وارد کلاس می شود و روی صندلی جلو می شیند و به تابلو نگاه می کند (کلاس خالی است)

دوربین روی صورت پسر زوم می کند (فلاش بک به گذشته)

داخلی /روز/ کلاس درس

پسر جوان روی صندلی ته کلاس نشسته و دانشجویان دختر و پسر جلوی آن نشسته و در حاله گوش دادن به درس استاد هستند (استاد در حاله حرف زدن فلاش فوروارد)

داخلی /روز/ کلاس درس

دوربین از صورت جوان به عقب می آید

جوان از صندلی بلند می شود و پشت میز استاد می ایستد و به صندلی های خالی نگاه می کند (فلاش بک)

داخلی /روز/ کلاس درس

پسر جوان پشت میز ایستاده و کنفرانس ارائه می دهد روی صندلی ها دانشجویان با به همراه استاد نشسته اند و به صحبت های جوان گوش می دهند

(فلاش فوروارد)

داخلی /روز/ کلاس درس

پسر جوان روبروی تابلو کلاس ایستاده و یک گچ بر می دارد و شروع به خط کشیدن روی تابلو می کند تمام فضای تابلو را پر از خط می کند گچ را روی زمین می اندازد و به سمت پنجره کلاس می رود پنجره را باز می کند و به بیرون نگاه می کند (فلاش بک)

خارجی /روز/ حیاط دانشگاه

پسر جوان روی نیمکت نشسته و در حاله گپ زدن با هم کلاسی های خود هست

(فلاش فوروارد)

داخلی /روز /کلاس درس

پسر جوان پنجره را می بندد وروی صندلی های جلوی کلاس که خالی هست دستی می کشد واز کلاس خارج می شود

خارجی /روز/انبار

پسر جوان پشت یک وانت ایستاده وبار ها را از پشت وانت خالی می کندوکار فرما هم پایین ایستاده وبه پسر اشاره می کند که بارها را سریع تر خالی

کندپسر اخرین گونی را نفس نفس زنان سره جای خودش میذاره بعد عرق پیشانییش را پاک می کند واز شدت خستگی روی زمین می شیند

فید اوت

خارجی /روز/پارک

دختر بچه ای روی نیمکت تنها نشسته وبه بازی بچه های دیگر روی اسباب بازی ها نگاه می کند(نگاه با حسرت)

فیلم به عقب برمی گردد وروی تابلو (دفتر رسمی ازدواج وطلاق) ثابت می ماند

خارجی /روز/روبروی دفتر ازدواج وطلاق

دوربین از روی تابلو به در ورودی دفتر تیلت می شود یک زن ومرد جوان از در خارج می شوند زن حلقه از انگشتش را در می آورد وجلوی پای مرد می اندازد (با عصبانیت) نگاهی به صورت مرد می کند واز صحنه خارج می شود مرد جوان پایش را روی حلقه می گذارد

خارجی /روز/پارک

دختر بچه در حاله بازی کردن با بچه های دیگر در اسباب بازی هاست

درخت باغ سایه ندارد

داخلی /روز/باغ

تصویر پرواز کلاغ های سیاه در آسمان نشان داده می شود

تصویر فید می شود

خارجی /روز/باغ

تصویر درخت های خشک که به شاخه هایشان نایلون چسبیده

تصویر فید می شود

متن (درخت باغ سایه ندارد) نوشته می شود

داخلی /روز/باغ

با تبر چند درخت روی زمین می افتد

تصویر فید می شود

داخلی /روز/باغ

تصویر شعله های آتش نشان داده می شود . پیرمرد باغبان به شعله های آتش نگاه می کند (با افسوس) تصویر دست های پینه بسته ولرزان پیرمرد نشان داده می شود

تصویر فید می شود

داخلی /روز/باغ

((صدای باد شدید می آید)) نایلون های زیادی روی زمین ریخته شده و باد آنها را به این طرف و آن طرف می برد

باد درب چوبی باغ را بازو بسته می کند

تصویر خاکستر آتش نشان داده می شود

گاهی چشمتو ببند

خارجی /روز/پیاده رو

یک خانم جوان چادری با یک دختر بچه ۱۰ساله در پیاده رو حرکت می کنند

داخلی /روز/مغازه مواد غذایی

خانم جوان و دختر بچه وارد مغازه می شوند فروشنده در حاله صحبت کردن با مشتری هست

تصویر فید می شود

داخلی /روز/مغازه مواد غذایی

خانم جوان به قفسه ها نگاه می کند تا جنس مورد نظرش را انتخاب کند دختر بچه هم در گوشه ای از مغازه روبروی قفسه خوراکی ها ایستاده وبا حسرت به آنها نگاه می کند وروی آن ها دست می کشد

خانم جوان با حالت هراسان به پشت سر واطرافش نگاه می کند وخیلی سریع دوروغن از قفسه بر می دارد وداخل ساک دستی که زیره چادرش پنهان کرده می ذاره

فروشنده چشمش به مانیتور روبروی خود می افته ومنتوجه حرکت خانم جوان می شود نگاهش را از روی مانیتور بر می دارد وبه دختر بچه که در حاله تماشای خوراکی هاست نگاه می کنه

خانم جوان به سمت دختر بچه می آید واز داخل قفسه یک کیک بر می دارد وبه سمت فروشنده می آید کیک را جلوی فروشنده می گذارد و ۱۰۰۰تومان که در دستش مچاله کرده بود روبروی فروشنده می گذارد فروشنده پول را بر می دارد وبقیه آن را به خانم جوان می دهد

خارجی /روز/پیاده رو

خانم جوان از مغازه بیرون می آید وهراسان به راه خود ادامه می دهد بعد از چند ثانیه فروشنده از پشت دخل به جلوی مغازه می آید وبه آنها نگاه می کنه سریع درب مغازه را قفل می کند وخانم جوان را تعقیب می کند.

خارجی /روز/داخل کوچه

فروشنده بعد از این که خانم جوان را دنبال می کند به یک کوچه قدیمی می رسد از پشت دیوار به آنها نگاه می کند.خانم جوان در یک خانه قدیمی می رسد ووارد خانه می شود،فروشنده نگاهی به خانه می کند وسرش را با افسوس پایین می اندازد

تصویر فید می شود

خارجی /روز/روبروی خانه خانم جوان

تصویر روی حالت سیاه است وصدای درزدن می آید تصویر روشن می شود خانم جوان در را باز می کند نگاهی به اطراف می کنه کسی نیست سرش را پایین می کنه چشمش به یک کارتن بزرگ می افته دره کارتن را باز می کنه واز داخل آن چند روغن بیرون می آره خیلی متعجب می شود تا وسط کوچه می آید ولی کسی

را نمی بیند سریع کارتن را داخل خانه می برد فروشنده پشت دیوار ایستاده و خانم جوان را تماشا می کند وقتی متوجه می شود که خانم جوان کارتن را داخل خانه برده لبخندی می زند و از کادر خارج می شود

وقته انتقام

خارجی/روز/روبروی منزل بابک

ماشین متوقف می شود و مردی میانسال از آن خارج می شود و به سمت درب منزل می رود و شروع به زنگ زدن می کند

داخلی /روز/ منزل بابک

دوربین پشت در اتاق قرار گرفته از داخل اتاق صدای موزیک و خنده و صحبت کردن با صدای بلند می آید.

خارجی/روز/روبروی منزل بابک

مرد میانسال با دست به در می کوبد ولی کسی جواب نمی دهد از در به سختی بالا می رود نگاهی به حیاط می کند و از روی در به آن طرف می پرد.

داخلی /روز/ منزل بابک

مرد میانسال با احتیاط از حیاط متروکه به سمت دره ورودی خانه می رود نزدیک درب صدای موزیک و قهقهه می آید (با ترس) وارد حال می شود و متوجه حضور دو

نفر در اتاق می شود به سمت اتاق می رود پشت در کمی مکث می کند و ناگهانی در را باز می کند و وارد اتاق می شود دوربین پشت دره نیمه باز قرار می گیرد، با ورود مرد داخل اتاق صدا قطع می شود و صدای جروبخت بلند می شود

مرد میانسال: داری چه غلطی می کنی اینجا؟

پسر: تو اینجا چیکار می کنی . چطوری اینجا را پیدا کردی؟

بابک: این دیگه کیه؟ با اجازه کی اومدی تو؟ برو بیرون

مرد: بلند شو ببینم راه بیافت، مادرت نگران چه الاغیه

پسر: ولم کن نیام . برو بیرون

مرد: گفتم بلند شو اینا چیه داری می کشی احمق (با لگد می کوبه زیره وسایل)

پسر (با حالت خماری): چیکار می کنی؟ همه چیزو خراب کردی ، می کشمت

مرد میانسال درب اتاق را باز می کند و پسر خمار خود را به زور از اتاق بیرون می کشد و به سمت درب خروجی می روند

پسر (با حالت فریاد): ولم کن لعنتی ولم کن ، دارم از درد می میرم ولم کن

مرد: راه بیافت ببینم ، جای درس خوندن داری چه غلطی می کنی ، اون مادرت داره از نگرانی می میره

پسر حسابی مقاومت می کنه تا دنباله پدرش نرود.

خارجی/روز/حیاط منزل بابک

پدر دسته پسرش را گرفته و می کشه تا به زور از خانه خارج شوند داخل حیاط پدر و پسر با هم درگیر می شوند پسر شروع به کتک زدن می کند در همین حین بابک داخل حیاط می آید و روبروی آنها می ایستد سیگار روشن می کند و به دعاوی آنها نگاه می کند و می خندد، پسر پدر را روی زمین هل می ده و با دسته ناتوانش به صورت آن می کوبه،

تصویر فید می شود

خارجی /روز/حیاط منزل بابک

بابک از پشت سر، دست پسر را می گیرد و کنار می کشد مرده میانسال را از روی زمین بلند می کنه و به چشمان آن خیره می شود (فلاش بک)

داخلی /روز/اتاق رییس (فلاش بک)

صدای محیط قطع می شود و صدای تیک تاک ساعت روی تصاویر هست

بابک روبروی میز مرده میانسال قرار گرفته مرد به کاغذی که در دستش هست نگاه می کنه (بالای کاغذ نوشته شده درخواست کار)

تصویر فید می شود

خارجی / روز /روبروی کارخانه (فلاش بک)

ماشینی از کارخانه خارج می شود بابک جلوی ماشین می ایستد پشته فرمون مرده میانسال نشسته است، بابک کاغذ درخواست کار را با دستش بالا می آورد.

تصویر فید می شود .

خارجی /روز/حیاط کارخانه

مرده میانسال از پله ها بالا می رود و بابک به دنبالش در حالت عجز و التماس از مرد می خواهد تا درخواست کارش را تایید کنه ولی مرد ممانعت می کند نگهبانان بابک را می گیرند و از کارخانه بیرون می اندازند

خارجی /روز/حیاط منزل بابک (فلاش فوروارد)

بابک به چشمان مرده میانسال خیره شده و با دست لرزانش روی سر و صورت آن می کشد ، پسر در گوشه ای از حیاط روی زمین افتاده و از درد خماری به خود می پیچد بابک با دست اشاره به پسر می کند و شروع به خندیدن می کند بعد از جای خودش بلند میشه درب منزل را باز می کنه و پسر را کشان کشان از خونه بیرون می اندازد مرده میانسال با بغض به این صحنه نگاه میکنه و در حالی که حسایی احساس درد می کند تلاش می کند از جای خودش بلند شود و به سمت پسرش برود از خونه بیرون میره دم در نگاهی به چشمان پر از خون بابک می کنه و به کنار پسرش می شیند و لباسهای خاکی آن را می تکونه بابک درب را محکم می بنده در گوشه ای از حیاط می شیند و سیگاری روشن می کند و با لذت به التماس های پسر خمار گوش می دهد.

خارجی /روز/روبروی منزل بابک

پسر با حالت خماری پشت در حالی که ناتوان روی زمین افتاده به در می کوبد و از بابک می خواد به دادش برسه پدر به آن نگاه میکنه چشمانش پر از اشک می شود

پسر: بابک خواهش می کنم ، التماس می کنم درو باز کن ، دارم از درد می میرم بابک بدجوری حالم خرابه ، این درو باز کن لعنتی)

پدر که طاقت شنیدن التماسای پسرش را نداره دست به کار میشه و آن هم شروع می کنه به در بکوبه و از بابک می خواد تا به داد پسرش برسه

مرد: بیین پسر ازت خواهش می کنم التماس می کنم هر چی می خواد بهش بده، (با گریه) پسر من داره می میره ازت خواهش می کنم، (با ناتوانی به در می کوبه) هر چی بخوای بهت پول میدم، هر چی بخوای بهت میدم درو باز کن، خواهش می کنم

بابک در را باز میکنه

سینما بدون سرنشین

داخلی/شب/اتاق جوان

((دوربین به جای مانیتور کامپیوتر قرار دارد)) پسر جوانی حدود ۱۸-۲۰ ساله وارد اتاق می شود، پشت میزکار می شیند و کامپیوتر را روشن می کند.

خارجی/شب/روبروی سینما

تعداد زیادی روبروی باجه بلیط فروشی در صف ایستاده و منتظر خرید بلیط هستند .

داخلی/شب/اتاق جوان

پسر جوان روی صفحه کلید در حاله تایپ کردن هست بعد تعدادی صفحه را جستجو می کند و به صفحات نگاه می کند.

داخلی/شب/سینما

تماشاچیان یکی یکی وارد سالن سینما می شوند و روی صندلی ها می شینند

داخلی/شب/اتاق جوان

پسر جوان هنوز در حاله جستجو در صفحات اینترنتی هست با ماووس کلیک میکند چیزی را تایپ می کند.

داخلی/شب/سینما

((دوربین پشت سر تماشاچیان قرار دارد)) تیتراژ فیلم شروع می شود سکوت همه جا را گرفته همه در حاله تماشای فیلم هستند.

داخلی/شب/اتاق جوان

پسر جوان بلاخره صفحه مورد نظر خود را پیدا می کند تبسمی می کند و روی آن کلیک می کند بعد از باز شدن صفحه روی گزینه دانلود کلیک می کند.

داخلی/شب/سینما

((دوربین از روبرو نشان می دهد) دوربین تصویر بسته تماشا چیان در حاله تماشای فیلم را نشان می دهد

داخلی/شب/اتاق جوان

کامپیوتر در حاله دانلود کردن هست پسر جوان چایی که روی میز قرار دارد را بر می دارد و می خورد دوربین مانیتور را نشان می دهد که در حاله دانلود کردن هست.

داخلی/شب/سینما

((دوربین از پشت سر تماشاچیان را نشان می دهد)) در وسط فیلم یکدفعه نویز و خش ایجاد می شود و فیلم به خوبی نشان داده نمی شود ، صدای اعتراض تماشاچیان در می آید تعدادی سالن را ترک می کنند.

داخلی/شب/اتاق جوان

پسر نگاهش به مانیتور هست و با خود کاری که در دست دارد روی میز می کوبد کامپیوتر در حاله دانلود کردن هست.

داخلی/شب/سینما

(دوربین از پشت سر تماشاچیان را نشان می دهد) دوباره فیلم دچار نویز و خش می شود جوری که دیگر قادر به ادامه پخش نیست و تماشاچیان سینما یکی یکی را ترک می کنند.

داخلی/شب/اتاق جوان

پسر با خودکار همچنان روی میز می کوبد و نگاهش به مانیتور هست کار داندلود تمام می شود پسر خودکار را روی میز قرار می دهد و فایل داندلود شده را باز می کند (همان فیلم که در سینما پخش شده بود داخل مانیتور پخش می شود)

داخلی/شب/سینما

سینمای خالی نشان داده می شود و روی پرده فیلم به صورت نویز و خش دار پخش می شود

پایان ۱۳۹۵